



۲۰۲۱/۱۰/۲۷



عبدالباری جهانی

کیش شخصیت در تاریخ نگاری و تحلیل نگاری

کیش شخصیت یا شخصیت پرستی **Cult of Personality** وقتی ظهور میکند که رهبر یک رژیم از مطبوعات و نشرات یک کشور به نفع خود تبلیغات کند و برای بلند بردن سطح محبوبیت خود تظاهرات را به راه بیندازد و در این راه از هر گونه پروپاگند و دروغ پراکنی کار بگیرد. به این ترتیب، اشخاص و رهبران به شکل مقدس در می آید. از همه کارنامه ها و افعال آنها ستایش میشود و هیچ نوع انتقادی از هیچ عمل آنها تحمل نمیگردد. مثال های عمده آن، در قرن بیستم، هتلر، ستالین، ماووسه تونگ و ... بودند.

در مقابل کیش شخصیت، **Demonization** یا دیوسازی قرار دارد که از بعضی اشخاصیکه در مقابل رهبران کیش شخصیت پرستی قرار میگیرند، دیو صفاتی ساخته میشوند که هیچ عمل و کردار آنها، ولو به خیر و صلاح اجتماع باشد، به نظر خوب دیده نمیشود. کیش شخصیت و دیوسازی بعضاً به تاریخ نگاری هم راه مییابد که بعضاً سبب انحراف و حتی گمراهی شاگردان تاریخ بخصوص نسل جوان میگردد. در تاریخ نگاری امروز افغانستان مثال کیش شخصیت پرستی اعلیحضرت امان الله خان و مثال دیو سازی اعلیحضرت محمدنادرشاه میباشد. تاریخ نگارانی که پیرو کیش شخصیت امان الله خان هستند در باره او تقریباً هیچگونه انتقاد را پذیرا نیستند و بالمقابل، علت همه بدبختی های امروز را نادرشاه میدانند و مینویسند یا فکر میکنند که اگر نادر شاه به امان الله خان خیانت نه میورزید و تخت کابل را به او تسلیم مینمود امروز کشور ما به این بدبختی های پی در پی گرفتار نمیآمد.

تاریخ، مطالعه ثبت وقایع زمانه های گذشته است. چون برگشتاندن دقایق گذشته از قدرت و توان بشری بیرون است به همین قسم نمیتوان وقایع تاریخ را از نو نگاشت. نه قصیده سرایی های ما به ارواح قهرمانان نفعی رسانده میتواند و نه هم هجونگاری ما باعث ضرر رساندن میشود. تاریخ اصلاً نه قصیده سرایی و نه هجو نگاری بوده بلکه انعکاس بیطرفانه واقعیت های گذشته است؛ و در حقیقت همین انعکاس و ثبت نمودن بیطرفانه وقایع تاریخی است که رهنمود نسل های آینده و علاقه مند مطالعه تاریخ کشور میگردد.

در روزهای اخیر، مضمونی تحت عنوان «کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان» دست به دست میگردد که در حقیقت دفاعیه اعلیحضرت امان الله خان در مقابل اتهاماتی است که لویه جرگه نادرشاه و یا خود نادرشاه بر امان الله خان وارد نموده است. این مضمون گویا از اردو به دری ترجمه گردیده است. بنده اذعان میکنم که به حیث شاگرد تاریخ افغانستان انصافاً در این دفاعیه چیزی جدیدی نیافتم و نیاموختم. نادرشاه، منحصراً رقیب امان الله خان، باید برای توجیه نمودن قدرت گرفتن خود، بر او اتهاماتی را وارد نموده باشد که حقیقت نداشته باشد؛ و این امر هیچ مایه تعجب شده نمیتواند. از عنوان این مضمون که کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان است هویداست که مترجم به هیچ وجه بین دو فرد یا دوشاه افغانستان بیطرفی را رعایت ننموده و یکی را نادر و دیگری را اعلیحضرت خطاب مینماید. به هر صورت، امان الله خان در صفحه ۲ مضمون مذکور از سطر ۱۸ به بعد مینویسند «وکلای ملت مرا بد نمی بینند و اگر چه از من بعضی کارها صادر شده است که خطا بودن آن را من امروز می دانم؛ ولی خیانت به ملک و ملت از من سر نزده است و ملت می دانند که من فدای آرزوی ترقی و خدمت ایشان شده ام. با من ملت مخالفت نکرده

است بلکه اوامر مرا صادقانه اطاعت نموده اند و به حکم حضرت الهی ایشان در اول مرا پادشاه ساختند و ده سال خدمت و مدد کرده....»

هیچ نویسنده داخلی و خارجی در وطن دوستی و صداقت امان الله خان شک نداشته است و باید قبول نمود که او به وطن و ترقی وطن خود عشق میورزید. او عاشق مردم خود بود و به وطن و مردم خود به مثابه یک پادشاه نه بلکه به مثابه یک پدر مهربان علاقه داشت. او نه تنها خیانت نورزیده بلکه فدای این وطن شد. او هفته شش روز از هشت صبح تا نیمه شب کار میکرد. ولی خطاهای که امان الله خان به صادر شدن آن اعتراف میورزد؛ در حقیقت اشتباهاتی بودند که باعث سقوط رژیم امانی گردید و شورش های سال ۱۹۲۸ که نتیجتاً باعث سقوط او گردید پیامدهای داشت که میتوان آنرا یکی از فصول بدبختی های پیاپی این کشور خواند. امان الله خان در دوره سلطنت ده ساله خود کارنامه های دارد و در زمینه قانون، معارف و اقتصاد ابتکار اصلاحاتی را بدست گرفته اند که سرمشق حکومات آینده افغانستان گردید. امان الله خان یکی از پادشاهان و رهبران افغانستان است که اسم او، در تاریخ افغانستان، به خط زرین حفظ خواهد شد. تصویب نمودن ۶۴ نظامنامه را در عرصه های سیاسی، قضایی، اجتماعی و فرهنگی کار ساده نیست. و در پهلوی آن اولین قانون اساسی کشور را تحت نام نظامنامه اساسی عالی افغانستان به تصویب رساند. و در عرصه اقتصاد و معارف هم اصلاحاتی را پیش کشیدند که حکومت های بعد از او، با وجود خصومت شدیدی که با امان الله خان می ورزیدند، تعقیب نمودند.

در عرصه زراعت، اولین ابتکار اصلاحات اراضی را به دست گرفت. به دهاقین بی زمین کشور، زمین های دولتی قابل کشت را فی جریب ۱۰ افغانی توزیع نمود. به این صورت به هزارها دهاقین صاحب زمین شدند. عایدات مردم و سطح زندگی دهاقین بلند رفت و ضمناً عایدات دولت از درک مالیات بالا رفت. Poullada p ۱۳۵

« تجارت با روسیه و ایران افزایش قابل ملاحظه نمود. افغانستان در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۳ به مقدار معتدابه میوه خشک، میوه تازه، سبزیجات، رنگ ها، پوست، پشم، ابریشم و قالین صادر نمود. و به اساس معلومات یک منبع صادرات افغانستان در سال ۱۹۲۰ از ۵۰ میلیون فرانک در سال ۱۹۲۵ به یک بلیون فرانک رسید. « همان کتاب ص ۱۳۸

اعلیحضرت امان الله خان، منحصیبت ملی و وطن دوست، در همه ساحات اجتماعی، اصلاحات را روی دست گرفت؛ و از بام تاشام در عملی نمودن آن سعی بود. بالاخره چه واقع شد که با مفید بودن هغه اصلاحاتی که روی دست گرفته بود و با شخصیت قوی و صادقیکه امان الله خان داشت اصلاحات او منجر به ناکامی و رژیم امانی محکوم به سقوط گردید؟

جمهورمورخین خارجی و نویسنده های داخلی، معاصر امان الله خان، علل سقوط رژیم امانی را سوء اداره، اصلاحات قبل از وقت، نارضایتی عمومی از حکومت و فساد اداری دامنه دار میدانند. مورخ و ژروناالیست وطن خواه محی الدین انیس، که از طرفداران جدی نهضت امانی بود، علت اغتشاش و سقوط رژیم امانی را نواقص داخلی و سوء اداره حکومت میدانند و مینویسد « اسباب و عللی که در اطراف اغتشاش گذشته شمرده میشود خیلی زیاد است. ولی اگر تعمق کنیم همه آنها از چند اساسی که ذیلاً بیان میشود خارج نخواهد بود:

افراط و عدم توافق جریانات حکومت با آرزوهای ملت، غلظهای فاحش مدهش تطبیق، سوء اداره و بی نظمی هیأت ضبط وربط، پیدا شدن احزاب و دسته جات و مخالفت کردن آنها با حکومت. اگر چه عقاید و نظریات مختلف دیگر هم موجود است، از قبیل دست غیر در تهیه اغتشاش و نظریه طبیعی بودن اغتشاش و غیر آن. ولی چیزی را که ما در اینجا هر یک از آن علل را به اندازه ای که این صفحات کم گنجاش میکند ذکر میکنیم:

افراط حکومت و عدم توافق پروگرام آن با احتیاجات ملت:

گفتیم این اساسی ترین نکته در علت بحران گذشته بود؛ و قویترین دلیلی که اهمیت آنرا نسبت بدیگر علل نشان میدهد صورت وقوع جریان اغتشاش است. یعنی دیدیم به مجردیکه شورش در یکی از سمتها واقع شد، عموم مردم سمتهای دیگر، موعید آن شورش شدند؛ یا اینکه اقل در تایید حکومت هیچ اظهار طرفداری نکردند. البته این بزرگترین دلیل است

که بودن نفرت را در عمومی ملت نسبت به اجرات زمامدار آنوقت نشان میدهد. و برای اینکه صورت پیدا شدن این نفرت را بهتر دریافته بتوانیم بهتر است نظری به اوضاع و حالات سابقه مملکت بیاندازیم.» انیس، بحران و نجات ص ۵-۶

«... مثلاً وقتیکه به پولیسها امر داده شده بود که هر که را در سرکها و معابر بی شاپو یا دریشی ببینند، از او جریمه بستانند؛ یا تبدیل رخصتی جمعه به پنجشنبه، و غیر آن.

همچنین در قضیه رفع حجاب نسوان که از حدود معینه ای گذشته و احیاناً خود زمامدار در سرکها به تحقیر محجوبه ها میپرداخت. و یا اینکه در سرکها اعلان گذاشته میشد که از اینجا زنهایی که چادری چنداولی داشته باشند نگذرنند و پولیس ها را امر میشد که این اعلان را رعایت کنند» همان کتاب ص ۹

«والحاصل، اگر یک نظر سطحی بر جریانات دوره ده ساله زمامداری امان الله خان اندازیم، خواهیم دید که با روح ملت هیچ توافق و همراهی نکرد. نمونه آخرین این عدم توافق و جدایی را در حوادث جرگه ۱۳۰۷ بهتر دریافته میتوانیم؛ چه حوادث جرگه مذکور نشانه این دوری و جدایی بود. مثلاً در حالیکه ضروریات اقتصادی این جامعه فراوان بوده و علی وجه العموم، احتیاجات عمومی معلوم و بشمار است و باید در جرگه این همه مطالب مذاکره شده و چاره علاج اندیشیده میشد دیدیم که چندین مجلسی که با وکلای ملت منعقد ساخت همه مذاکرات راجع به حجاب نسوان بود. در آنحالیکه ملت از سوء اداره گی حکام به ناله و فریاد آمده و وکلاء میخواستند شکایات خود را از این جهت بیان نمایند خود زمامدار علناً مدافع برآمده و از آن کار ها حمایت مینمود. یا در آن حالیکه حکومت به همدستی همه طبقات محتاج بود، بالعکس در همان جرگه موضوع تفرقه و تحقیر طبقات مخصوصاً فرقه علماء و روحانیون اساس گرفته شد.

بالتبع ملت بعد از اینکه اندازه دور بودن حکومت را از مطالب و احتیاجات خودش درک نمود و باز وقتیکه دوام آن جریانات را حس نمود در شورش کردن خود حق برطرف بودند.» همان کتاب ص ۱۱-۱۲

«ولی بدبختانه میدیدیم که میخورد و کسی نمیرسید. و میبرد ولی کسی نمی پرسید. بالاخره غرق کرد ولی کسی نپرسید.» همان کتاب ص ۱۵

«... بزرگترین عامل در فساد اداره و ضبط و ربط عمومی، که اساس اولین مملکت است، همین گرفتار شدن عده ای از مامورین به غم نفس خود بود. زیرا دیگر نقصانات اداری هر چند ضررشان زیاد باشد، اما باز هم اگر بی غرضی و پاک نفسی در بین میبود آنقدر ضرر کرده نمیتوانست. ولی مسله غرضداری و رشوت خوری هیچ چیز تلافی آنرا کرده نمیتواند. از اینرو در ضبط و ربط و اداره عمومی این رویه پست و دنی اثر خیلی سوء بخشید...» همان کتاب ص ۱۸

«با اینکه میدیدیم یک پروگرام منتها معکوس یا غیر قابل تطبیق میبود و شاید عالم ها را به فغان میآورد و صدای این فغان به هر جا میرسید. اما در حدود دیوار های دربار که رسید فوراً دستهای مخفیانه پیش شده و گوشهای لازم را میپوشانید. چنانچه دیدیم که شورش بعد از اینکه در مشرقی مشتعل گردید، بعد از آن مراجع رسمی خبر شد. همچنین بچه سقو به دروازه های کابل رسید بعد از آن ترتیبات جلوگیری حمله وی شد. طبعاً عامل اعظم درین بی اطلاعیها همین تاءثیر حلقه های داخلی دربار بود. شاید شورش که دوام کرد و یاننتیجه معکوس برای انهدام سلطنت که داد هم نتیجه همان تاءثیر حلقه های داخلی دربار بود که نباید زمامدار راساً از حوادث کماهو حقه مطلع شود.» همان کتاب ص ۲۳

«... از تاءثیرات غیر عادی که در این هر دو سرحد پیدا شده بود، اینرا نشان میدهد که یحتمل دست غیر در اغتشاش دراز شده باشد. اما با این حدی که بعضیها تصور کرده اند که اصلاً اغتشاش تمهید شده و ساخت دست غیر باشد، این قابل تاءیید قطعی نخواهد بود و مسله قابل شک است. چه تا زمانی که اقلأ در ملت اسباب اغتشاش مهیا نشود، طبعاً نه دست غیر بل دستهای غیر هم اثر کرده نمیتواند.» همان کتاب ص ۲۶

«... مهمترین همه مسلهء باختن اعتبار بود. مثلاً در ابتداء برای عسکر بیست رویه معاش وعده داده شد. حالانکه دوازده رویه هم برای آنها نمیرسید. وعده عفو باقیات در اول سلطنت اعلان شد. حالانکه در ابتدای همان مرحله، باقی دهان بزیر کشاکش محصلها داده شد، با اینکه اعلان شده بود مملکت قانونی است. در حالیکه از طرف خود زمامدار و

یا اراکین، فرامین قانون شکن صدور و اجراء می یافت، بلکه مسئله وعده خلافی به حدی رسیده بود که حتی فیصله جرگه های عمومی که با وکلای ملت فیصله می یافت وعده خلافی واقع میشد و بدترین اثری که ازین رویه پیدا میشد مسئله بی اعتباریست. « همان کتاب ص ۸

مرحوم عبدالحی حبیبی مینویسند: « خوب به یاد دارم که در بهار سال ۱۳۰۶ هجری شمسی روزی در خانه عبدالرحمن لودین در کوچه لودینان شهر قندهار گفتگوی رفیقانه و دوستانه بین او و تاج محمد بلوچ درگرفت؛ که هم رفقای حزب در مشروطیت دوم بودند و هم با یکدیگر خویشاوندی داشتند (خواهر لودین در حباله نکاح پسر بلوچ بود)

لودین با لهجه خاص ظریفانه به رفیق خود میگفت: « این شما هستید که پادشاه جوان و نیکخواه را که، با پدر خود بسیار فرق دارد، گمراه ساختید و از خودسری های او جلوگیری نمیکنید! آخر ما برای مشروطیت و بنام مشروطیت قربانیها دادیم و در نتیجه یک دیکتاتور مطلق را آفریدیم. شما اینک حکمران شدید! و آن دیگری که فراشباشی بود وزیر و سفیر شد و یک سرجماعه وزیر خارجه و وزیر حریبه گردید. آیا مساعی و قربانیهای ما برای این کرسیها بود؟ آخر مشروطه کجاست؟ یکنفر جوان نا آگاه را آوردید! او اگر چه نیت نیک دارد و به وطن خود مخلص و علاقه مند است باز هم انسان جایز الخطا است. مشروطیت اینست که او صدراعظم مسوول را به مردم معرفی کند و مجلس منتخبی از نمایندگان مردم بسازد و خودش غیر مسوول باشد، تا مردم صدراعظم مسوول و کابینه اش را جوابده تمام شکایات خود بشناسد...»

لودین می افزود: « من با این رژیم که به سبب اعمال ناجایز یکدسته مغرض نادان محکوم بفناست مدتی است به سبب تعهداتی که در حزب داشتم همکاری کردم و این مطلب را بگوش شاه و درباریانش رسانیدم. چون نشنیدند، کابل را هم ترک گفتم و اینک در خانه پدری در یک کوچه گمنام قندهار نشسته ام. ولی شما که امروز با شاه و درباریانش رابطه دارید از طرف من باو بگویید که:

اگر این مکتب است و این ملا

کار طفلان خراب میبینم

عنقریب این رژیم از پا می افتد و واژگون می شود و آن گهی نه تو مانی، نه او، نی فخر رازی. حبیبی، جنبش مشروطیت ص ص ۱۶۷-۱۶۸

حبیبی می افزاید که بدین نهج امان الله خان تجرید شد. عناصر فهمیده دانشمند و پیشوایان فکری مشروطیت دوم از کنارش دور ساخته شدند... اول خود را غیر مسوول قرارداد و بعد ازان صدراعظمی منتصب نکرد و تمام امور اجراییه مملکت را بوسیله وزراء منتصبه خود بکف گرفت و اگر کسی بر وزیرمذکور اعتراضی کردی شخصاً در صدد دفاع برآمدی و شاه غیر مسوول خودش را مسوول و جوابده اعمال دیگری قرار دادی! مثلاً در لویه جرگه پغمان ۱۳۰۳ ش هنگامیکه از سوء عمل و بیداد مامورین او در سمت پکتیا آتش اغتشاش و شورش شعله ور بود و مولوی عبدالواسع یکی از رجال مشروطیت اول از عدم فعالیت و عدم دقت وزیر داخله و وزیر معارف وقت سردار فیض محمدخان زکریا ذکری بمیان آورد. پیش از آنکه وزیران بی پاسخ آن اعتراض و تزکیه خود بپردازند شاه غیر مسوول به معترض مذکور، که از بی کفایتی وزیری در امور رسمیه سخن رانده بود، جوابی داد که داعیه شخصی را علت اینگونه انتقاد دانست. در حالیکه این شکوه ها عمومی و ناشی از فساد اداری بوده است. حبیبی، همان کتاب ص ص ۱۶۵-۱۶۶

مهمترین علت سقوط رژیم امان الله خان، که آنرا علت العلل گفته میتوانیم، ضعف قوه عسکری و بی توجهی امان الله خان به قوت فوج منظم بود. امان الله خان شاید فکر میکرد که برای عملی نمودن اصلاحات، که متملقین دربار شاید از مرغوبیت آنها راپور ها میداد، به فوج ضرورت ندارد زیرا او فکر میکرد یا به او تلقین میشد که مردم همه و همه طرفدار اصلاحات جدید هستند. قوه عسکری کابل، در مراحل حساس و آخرین اغتشاش حبیب الله کلکانی به اندازه ای ضعیف و ناتوان گشته بود که روی آن هیچ حساب نمیتوانست کرد. در یک مرحله ای که حبیب الله کلکانی میخواست وارد کابل شود و از دو طرف، شهر آرا و کوه اسمایی، حمله نماید ۱۸ تن از شاگردان عسکری با آنها مقابله را آغاز نمودند. بالاخره وکیل امان الله خان، محمدولی خان با چند تن از قطعه محافظ ارگ و خود وزیر حریبه عبدالعزیز خان با مامورین

وزارت دفاع، که جمله ۸۰ تن میشدند، به مقابله پرداختند و دشمن را به عقب نشینی مجبور ساخت. انیس، بحران و نجات ص ۵۸

اگر این عبارات را در کتاب کدام مورخ خارجی مطالعه مینمودیم حتماً پروپاگند مینداشتیم ولی متأسفانه که اینرا در کتاب یک ژورنالیست وطن پرست و طرفدار رژیم امانی، که همه باقی عمر خود را در زندان نادری به سر برد، میخوانیم.

فوج به اندازه ضعیف گشته بود که امان الله خان مجبور گردید به اهالی و اطراف شهر کابل تفنگ و مهمات توزیع نماید و آنها را تشویق به مقاومت در مقابل باغیها نمایند. مادر امان الله خان، علیا حضرت بی حجابانه مابین مردمی که از ارگ اسلحه و مهمات تسلیم میشدند میگشت؛ آنها را فرزندان خود خطاب نموده و به دفاع از پادشاهی پسر خود تشویق میکردند. در این جمله غوث الدین احمد زی سه صد میل تفنگ را بدست آورده و در پکتیا بر ضد حکومت استعمال نمود. البته مردم از کردار نا هنجار مامورین دولت آزرده خاطر بودند و از آنها نفرت داشتند. ازینرو تفنگ و مهمات دولت به غارت رفت و از آنها، برخلاف انتظار امان الله خان، هیچ کاری گرفته نشد. کاتب، تذکر الانقلاب ص ۵۹

زنده یاد میر غلام محمد غبار علت اغتشاش افغانستان را سوء اداره دولت میدانند و مینویسد که مامورین بی کفایت هر امر حیاتی و مقدسی را به رشوت خواری ملوث میکردند و هر ریفورمی را به شکل منفور و مستکره در نزد ملت تمثیل مینمودند و در نتیجه شاه و دولت از حمایه مردم محروم گردیدند. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۹۰

مرحوم پوهاند حبیبی مینویسد: «... هیچ ریفورم و اصلاح و اقدام ترقی خواهانه و خیر اندیشانه پیش نرفته است، الا اینکه از حمایت جم غفیر قشرهای مختلف مردم و ملت برخوردار باشد. در حالیکه رژیم امانی با محبوبیت نخستین خود و پیروزیهای که در اقدامات پیشرفت نصیبش بود، در بطن خود فساد می یافت و کارمندان آن رژیم (جز اشخاص محدود) وسایل ناکامی و پوسیدگی آنها بدست خود فراهم آورده بودند و بقول سعدی:

بوریا باف اگر چه بافنده است

نبردش بکارگاه حریر

اکثر رجال این دوره که بعد از مشروطیت دوم بمیان آمدند، بوریا بافانی بودند که بکارگاه حریر وارد ساخته شده بودند، و بنای این عمل هم بر رشته تعارفات شخصی و خاندانی و قبیلوی بود که با عهد امیر حبیب الله خان و اعتبار محمدزایی بودن در آن عصر فرقی نداشت... « حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۱۶۲-۱۶۳

فساد اداری مانند خوره ایست که، گاهی آهسته و گاهی به سرعت تمام، مغز و استخوان یک دولت را میخورد. دولت را از مردم، که قوی ترین پایگاه قدرت است، بیگانه ساخته و در نتیجه کوچکترین ضربه از بین میبرد. فساد اداری در حقیقت پدیده ای است که با به وجود آمدن حکومت به میان آمده است؛ و تقریباً هیچ حکومتی نیست که از این پدیده بهره ای نداشته باشد. ولی وقتی فساد اداری و رشوه ستانی به اندازه زیاد شود که به مشکل اجتماعی تبدیل گردد و باعث نارضایتی عمومی شود در این صورت مهلت زندگی یک حکومت کوتاه و کوتاه تر شده میرود. سردار اقبال علی شاه، نویسنده معاصر امان الله خان، اگر چه تبعه انگلیس بود ولی ارزیابی که از زمان امان الله خان نموده با همه نویسندگان معاصر داخلی امان الله خان همخوان است. «مسئله سوء اداره در این مورد قابل توجه است و این مسئله را میتوان به یک فارموله خلاصه نمود. شاه شیفته اصلاحات فوق العاده عصری بود. مردم، در حالیکه، با اصلاحات شاه به طور عموم موافق بودند مگر از آن قسمت اصلاحات او که با عقاید مذهبی و عنعنات ملی آنها برمیخورد نفرت داشتند. شاه تا یک اندازه ای ازین مسئله آگاه بود و وقتیکه اطلاع می یافت آنها را به هیچ میگریفت؛ و فیصله نموده بود که تا آخر بر تصمیم خود باقی بماند و به مبارزه خود ادامه دهد. وزرای نااهلی که محیط دربار را گرفته بودند و هر آن میشد به عوض آنها آدم های لایق و صادق را مقرر نمود از موقوف و عقیده شاه استفاده نموده و همیشه در نزد او به بدنام ساختن آنها میپرداختند که میتوانستند کارها را به خوبی انجام دهند. این وزراء دست بهم داده و رشوت خوری و خیانت را رواج دادند. آدم های را مقرر می نمودند که از همین قماش میبودند. بدین صورت همه مقررین در مقابل اخذ رشوه ها

صورت می‌گرفت. همه از این حقیقت مطلع بودند که والی یک ولایت چند فیصد از عایدات سالانه خود را به این و یا آن وزیر می‌فرستد. اگر کدام والی در فرستادن فیصدی خود عطالت می‌ورزید در ظرف یک هفته در عوض او کسی دیگر مقرر میشد. این یک حقیقت آشکار و قید اسناد است که بعضی از مامورین حکومت در دوره ماموریت خود از هژده تا بیست لک افغانی را، که معادل بیست تا سی هزار پوند میشد، بدست می‌آوردند. در زمینه قضیه والی هرات، یک مثال برجسته شده می‌تواند.

این سستم رشوه ستانی روز به روز زیادتر میشد تا که از وزیر گرفته تا پیاده های دفتر همه به رشوه گیری عادت گرفته بود...» ۱۸۰ Iqbal Ali Shah, The Tragedy of Amanullah p

همانطوریکه سردار اقبال علی شاه مینویسد، رشوه ستانی و فساد اداری تمام ساحات رژیم امنی را در بر گرفته بود. سنزل نوید می نویسد: دلیل عمده انزجار عمومی به مقابل سستم مالیاتی جدید، فساد رایج در بین مامورین موظف جمع آوری مالیات بود. ارزیابی عواید زمین قدرت بی سابقه ای که شامل استنطاق و ارباب بود، به مامورین مذکور اعطا نموده بود. طریقه جدید اخذ مالیات سستم قریه داری را، که بر اساس آن قریه دار مامور جمع آوری مالیات قریه بود، خاتمه داد. در عوض مامورین موظف با معاشات دولتی از طرف دولت به کار گماشته شدند. جالب آنست که هر چند این تغییرات به مقصد از بین بردن رشوت و اختلاس به میان آمده بودند، دستگاه جدید جمع آوری مالیات با آنهمه کارمندان و مامورین فرصت های مناسب تری را برای رشوت خواری مساعد می ساخت. نوید، واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان ص ۱۰۳

امان الله خان، به نسبت علاقه مفرطی که با اصلاحات و حاکمیت قانون داشت، شخصاً از بعض امور دیدن و تفیش مینمود. هر آن ماموری را، از عالی رتبه تا پایین رتبه، که لایق وظیفه نمیبود و یا غفلت می ورزید و یا رشوت می‌گرفت خودشان سزا میداد. در سفر ۳۵ روزه ای که در سال ۱۹۲۵ به قندهار نمود از معارف گرفته، تا قضاء، مستوفیت، گمرک و امنیت همه را معاینه دقیق نمود. ولی افسوس که امیر در قایم نمودن عدالت و ریشه کن نمودن فساد یکه و تنها بود. برای اصلاح نمودن کشوری مانند افغانستان، که سالهای متمادی، مزه تلخ بی امنیتی، بی عدالتی و خانه جنگی را چشیده بود، یک شخص نه بلکه یک دستگاه کامل لازم بود. امیر امان الله خان در سفر مزبور حتی حاضری های مکاتب را هم تفتیش نموده بود و از مامورین حکومت و کوتوالی خواسته بود تا غیرحاضران دایمی را، که تعداد شان به ۱۸۹ نفر میرسید به هرگونه ای که میشود به مکتب حاضر نمایند. امان الله خان، حاکمیت قانون در افغانستان ص ۴۴

از یک بیانیه امان الله خان، که در حین سفر به قندهار ایراد نموده، معلوم میگردد که از حاکم گرفته، تا قاضی، ملا و کاتب همه در رشوه ستانی و آزار دادن مردم حصه گرفته اند. همان کتاب ص ۸۴

امان الله خان، منحصت یک پادشاه جوان و فعال، در قایم نمودن امنیت شهر قندهار شخصاً حصه گرفت و از اجرات خود بسیار راضی بود. ولی یقیناً که این رضایت او شاید چندان دوام نه نموده باشد. « قندهار به درجه بد امن و خراب شده بود که اگر من به مجازات دادن اشرار آن نمی کوشیدم اصلاح آن ممکن نبود. چنانچه تا یک و نیم هفته اول که من سر باز خواست را نگرفته بودم و خیال میکردم که شاید همین آمدن من در قندهار یک اثری بر اشرار انداخته آنها از شرارت خود دست بگیرند. اما دیدم که فایده ای نکرد. آخر شروع کردم به مجازات و کشتن اهل فساد، مانند قصابها چند روزی متمادی قصابی کردم و به دل خود میگفتم که من در قندهار برای کارنی، بلکه برای قصابی آمده ام. تا اینکه در چند روز یکدفعه تمام قندهار از دست اشرار آرام شد و برای نام یک نفر دزد و یک واقعه خورد دزدی و غیره پیدا نمی شد.

مستوفی صاحب و کسانیکه به قندهار رفته اند میدانند که در آنجا مانند یحیی خان ملعون که کشته شد هر خان و آدم معتبر دزد و اشرار و مردم فساد پیشه را برای عزت و افتخار خود نگه میداشت تا مردم بگویند که فلان خان دزدهای خوبی دار و با هرکس که مناسباتش خراب شود آنشخص تباه و خراب میگردد.

وقتیکه من سر باز خواست و مجازات را بالای خان های خاین گزاردم و چند نفرشان را بیدریغ کشتم و چند نفرشان را محبوس و برای دیگران شان این چنین یک قانون وضع کردم که خوانین از جرم و خیانتی که نفری و متعلقین اوشان بکنند مسوول اند و در مرتبه اول یا جرم یا حبس و به مرتبه دوم حتماً حبس و از آنها بازخواست میشود یک پریشانی و

سرگردانی برای خوانین آنجا پیدا شده بود که من به وسیله اطلاعات خفیه از آن آگاه شدم. چون به بازار می برآمدند مردم را از دور و بر خویش ممانعت میکرد و کسی را به خود ها نمی گذاشتند...» همان کتاب ص ص ۲۲۴-۲۲۵

بدین گونه می بینیم که بی امنیتی و بی قانونی به حدی رسیده است که شاه مجبور به کشتن دزدها و خوانین میگردد و همچنان چندین مامور عالی رتبه، متوسط و پایین رتبه را یا حبس، یا جریمه یا برطرف مینماید و معلوم میگردد که اوضاع سایر شهرهای افغانستان هم خوبتر ازین نبوده. و از کتب معاصر امان الله خان پیداست که فساد چنان ریشه دوانیده بود که تنها یک شاه از عهده آن برآمده نمیتوانست. شاه در رأس امور خود به صدها مامور لایق و صادق ضرورت داشت که متأسفانه مقام های آنها را مامورین خاین، متملق و نالایق اشغال نموده بودند که بالاخره باعث سقوط رژیم امانی گردید. این نقیصه ای بود که تا آخر دوره ده ساله امان الله خان اصلاح نه گردید. مقامات بلند پایه متملق تا آخر او را در تاریکی نگهداشت و او تا آخر به عدم مرغوبیت اصلاحات خود متوجه نشد.

شورش خوست:

در ماه مارچ ۱۹۲۴ در خوست شورش قبایل، که ظاهراً بر ضد نظام نامه های جدید امان الله خان، بخصوص مسایل مربوط به اناث بود، آغاز شد. این شورش تا جنوری سال ۱۹۲۵ ادامه یافت. حکومت در اوایل، مانند سایر مشکلات اجتماعی، به آن وقعی نگذاشت ولی وقتی دامنه اغتشاش وسیع شد حکومت متوجه خطر گردید. گرچه مرحوم غبار این شورش را نتیجه مداخله مستقیم انگلیس ها میدانند. غبار، افغانستان در میسر تاریخ ص ۸۰۶

دلیلی که مرحوم غبار در زمینه ارایه میدارد وجود عبدالکریم، پسر شاه مخلوع افغانستان محمدیعقوب خان بود که در جریان شورش خوست به شورشیان پیوست و خود را پادشاه افغانستان اعلان نموده بود. مرحوم غبار، در کتاب تاریخ خود، او را عمداً عبدالکریم هندوستانی خطاب مینماید و گویا ازین طریق مداخله مستقیم انگلیس ها را میخواهد به اثبات برساند. سنزل نوید به استناد آرشیف های انگلیس این ادعا را بی اساس خوانده و مینویسد: «اما جای تعجب این است که انگلیسها خود نمیدانستند که کمکهای نظامی و پولی برای عبدالکریم از کجا میرسد. بصورت عموم چنین گمان میرفت که بلشویکها برای شورشیان افغانستان از راه هند کمک مالی تهیه میکنند. نماینده دفتر اطلاعاتی ایالت شمال غربی هند بریتانوی در خاطرات هفتگی اش در این مورد چنین نوشت:

« دفتر اطلاعاتی دیگر هم کوشیده اند تا مدرکی برای ثبوت این نظریه بیابند، ولی تا جاییکه من میدانم تاکنون هیچگونه سندی در این زمینه بدست نیامده و اگر چنین هم باشد منصفانه میتوان گفت که بلشویکها قادر نبوده اند بصورت منظم عبدالکریم را کمک مالی نمایند. شکی نیست که این داعی تاج و تخت همراه با مبلغ زیاد پولی به خوست رسیده ولی گمان نمیرود که بلشویکها قبل از فرار وی از هند برایش کمک مالی نموده باشند؛ زیرا اگر چنین بود بدون شک میتوانستند این کمک را با شرایط سهل تری به خوست نیز ادامه دهند»

به همین ترتیب حکومت افغانستان هم از اینکه نتوانسته بود مدرکی برای ثبوت مداخله انگلیسها پیدا کند، مأیوس بود. محمود طرزی در بازگشت سفرش از فرانسه به یکی از مامورین ارشد انگلیس در پشاور به این موضوع اشاره نموده گفته بود که دولت افغانستان با وجود تلاشهای مفرط مدرکی، که حمایت انگلیسها را از فعالیت های عبدالکریم ثابت کند، بدست نیآورده است. شیر احمد خان، که در غیاب محمودطرزی وزیر و ظایف وزارت خارجه را اجرا مینمود، هم عین نظر را تکرار نمود و در ملاقاتی که با مکوناچی (که آنوقت در غیاب همفریس شارژدافیر سفارت انگلیس در کابل بود) اعتراف کرد که حکومت افغانستان برای ثبوت شمولیت انگلستان در اغتشاش افغانستان هیچ مدرکی در دست ندارد. شیر احمد خان همچنان رساله ای را، که به زبان پشتو توسط کمشنر عالی ایالت سرحد شمال غربی هند صدور یافته بود و در آن برای دستگیری عبدالکریم جایزه تعیین شده بود، به مکوناچی نشان داد. شیر احمد خان بعد ها به مکوناچی اظهار داشت که دستیابی به این سند، که حاکی از حسن نیت انگلیسها میباشد، به پیمانهای زیادی بالای شاه اثر نموده است. وی در ضمن اعتراف کرد که حکومت افغانستان موضوع پروپاگند ضد انگلیس را برای بدست آوردن فتوای جهاد علماء بر علیه عبدالکریم و ملا عبدالله بکار برده است و توضیح داد که انهدام قوای عبدالکریم در این مرحله بحرانی از هر مسله دیگر برای رژیم اهمیت دارد و بهترین چانس موفقیت برای رسیدن به این هدف معرفی نمودن عبدالکریم بصفت

اله دست کافران بوسیله تبلیغ مییابد. شیر احمد خان به مکونچی اطمینان داد که حکومت افغانستان بعد از فرونشاندن غایله خوست به زودی اعلان خواهد کرد که در اثر تحقیقات بیشتر ثابت شده که انگلستان در اغتشاش افغانستان هیچگونه شمولیتی نداشته است. سنزل نوید، واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان. ص ص ۱۴۷-۱۴۸

ولی قدر مسلم اینست که طبق گفته نادر خان افغانستان آماده اصلاحات و رفورم های امان الله خان نبود و باید در این راه به آهستگی قدم برداشته میشد تا مردم محافظه کار و عنعوی افغانستان به تدریج آنرا هضم میکرد. بطور مثال: تعدد ازواج را زیر سوال قرار گرفته بود. تنها به کسانی اجازه زوجه دوم و یا سوم داده میشد که باید دو شاهد مسلمان صادق تصدیق مینمودند که شخص مزبور بین زوجه های خود عدالت را قایم نموده میتواند. و اگر کسی، بدون عرضه نمودن شاهدها و تصدیق محکمه، به ازدواج دوم و یا سوم مبادرت می ورزید دوسال حبس و دوهزار افغانی جریمه میشد. بقرار قانون ۱۹۲۳ همه ازدواجها باید در محکمه وثیقه و راجستر میشد. در همین قانون با دختری که به سن بلوغ نرسیده بود ازدواج منع قرار داده شده بود. ماده ۱۵ همین نظامنامه قیمت مهریه عروس را ۳۰ افغانی تعیین نموده بود و زیاده ستانی جرم شمرده میشد. نوید، واکنش های مذهبی ص ص ۱۱۸-۱۱۹

علمای خوست و اطراف پکتیا و دیگر شهرها و قصبات نزدیک، به رهبری ملا عبدالله (ملای لنگ) و ملا عبدالرشید (رفیق لنگ) منع تعدد ازدواج و نکاح نمودن دختران صغیر را مغایر نصوص اسلامی دانسته و بر ضد نظامنامه ها شورش را آغاز نمودند. این شورش تقریباً ۹ ماه ادامه پیدا کرد. در جریان این شورش یک دفعه غزنی به محاصره کشیده شد و شورشی ها از راه لوگر تا نزدیکی کابل رسیدند. شورش بالاخره با دادن تلفات بسیار سنگین جانی و مالی در ماه جنوری سال ۱۹۲۵ خاتمه یافت. به اساس معلومات فیض محمدکاتب از آغاز تا خاتمه این شورش تقریباً ۱۴۰۰۰ هزار نفر تلف شدند و دولت ۳۰ میلیون افغانی خساره مالی دید. کاتب تذکرالانقلاب ص ص ۵۱

مورخین افغانستان، خاصناً مرحوم غبار، به این عقیده هستند که انگلیس ها در شورش خوست مداخله مستقیم نمودند. دلیل این مورخین اشتراک عبدالکریم، فرزند امیر مخلوع محمدیعقوب خان بود، که از هند گریخته و خود را به شورشی ها رسانده بود. البته انگلیس ها او را گرفتار نموده و از سرحدات افغانستان دور نموده بود. به هر صورت بعد از خاموش شدن شورش خوست، امان الله خان در ۲۵ می سال ۱۹۲۵ ۶۰ نفر شورشی را به اتهام اخلاص امنیت و همدستی با دشمنان خارجی اعدام نمودند. در جمله اعدام شده گان سه پسر و داماد ملا عبدالله و خود ملا عبدالرشید شامل بودند. نوید، واکنش های مذهبی. ص ص ۱۵۰-۱۵۱

امان الله خان در خلال این شورش، در ماه اکتوبر، لویه جرگه را دایر نمود. در لویه جرگه مسله خدمت عسکری به سستم هشت نفری مطرح شد. هر چند مردم با آن مخالفت شدید نمودند ولی امان الله خان به همان اندازه بر این سستم تأکید مینمود و بالاخره این سستم به تصویب رسید. امان الله خان مجبور شد که در مسله تعلیم و تربیه نسوان به خواسته های لویه جرگه، که اکثریت مطلق آن بر ضد تعلیم طبقه نسوان بودند، تسلیم شود. امان الله خان موافقه نمود که دختران از سن دوازده به بالا به مکتب نروند. البته مخالفت اعضای لویه جرگه به اندازه ای برضد تعلیم نسوان بود و امان الله خان ازین ناحیه به اندازه تشویش نشان داد که اکثر مردم تصور نمودند که مکاتب دختران هرگز دوباره آغاز نخواهند شد.

امان الله خان، به اثر خواسته های اکثریت اعضای لویه جرگه، مواد بس مهم نظامنامه ها را فسخ اعلان نمود.

— از دواج با دختران صغیر جایز است.

— دختران باید در پیش محرم های خود درس بخوانند.

— اعدام دزد، بعد از ارتکاب مکرر، غیر قانونی است.

— سزای حبس ابد، در صورت پشیمانی نمودن مرتکب جرم، باید تخفیف داده شود.

— آموختن لسان های غیر اسلامی در صورتی جایز است که بر ذهنیت شاگرد اثر سوء نکند و در صورتی جایز است که شاگرد دروس مذهبی خود را تکمیل نموده باشد.

— ازدواج دوم، سوم یا چهارم باید مشروط به موافقه عروس اول و شرایط دیگر نباشد. اگر یک شوهر با خانم های خود برخورد عادلانه نمی نمود باید فوراً محاکمه شود.

— در موارد اساسات دینی آزادی نیست. بلکه کلمه آزادی که در نظامنامه ذکر می ازان به عمل آمده مطلب آن حقوق شخصیت نه آنکه به مذهب و سیاست تعلق داشته باشد. Stewart, Fire in Afghanistan PP ۲۶۳-۲۶۴

امان الله خان باید از شورش خوست درس عبرت میگرفت. حد اقل باید متوجه میشد که از اثر شورش های قبایلی و فتنه های مَلاها مجبور به فسخ نمودن مواد مهم نظامنامه های خود شد. امان الله خان باید متوجه میشد که اذهان قبایل هر آن آماده پذیرفتن تبلیغات سوء مَلاها میباشند و مَلاها هر آن میتوانند تا فتوای کفر کسی را صادر نموده و مردم را برضد آن به شورش وادارند. امان الله خان باید متوجه میشد که برای عملی نمودن ریفورم های مترقی به افواج منظمی ضرورت دارد که هر وقت مقاومت های قبایلی را سرکوب کرده بتواند. او باید از پدر کلان خود عبدالرحمن خان، که خود را به افتخار نواسه او میخواند، اهمیت قوت حکومت مرکزی و لشکر عصری و تربیت شده را میآموخت.

مرحوم غبار مینویسد: « این اغتشاش قومی که بایستی تازیبانه انتباهی در پهلوی دولت شمرده شده، مفساد اداره را اصلاح مینمود و برای آینده محرک یک تنظیم جدی در امور دولت میگردد، برعکس در طرز شخصی و مطلق العنان شاه موثر نیفتاد و همان آش و کاسه قدیم باقیماند. شاه در امور نظامی هیچ توجه مثبت نکرد و اردوی افغانستان را باشخاص ملکی که هیچ سررشته از امور نظامی نداشتند بسپرد و وزرای حربیه او که منزلت قوماندان عمومی قوای مسلح کشور را داشته و ریاست ارکان حرب عمومی را هم تحت اوامر خود نگه میداشت، اشخاص عادی و عجمی در امور نظامی بودند. بعلاوه افسران کار دیده و امتحان شده را به تدریج از رأس امور حربی دور مینمود...»

بودجه اردو محدود و تعداد قشون بمناصفہ تقلیل گردید. و رشوت خواری در اردو بشکل یک امر طبیعی درآمد. پس در کشوریکه طبقه فیودال و اشراف و روحانی مخالف دولت بودند و مامورین دولت با رشوتخواری توده های خود مردم را رنجانده میرفتند و هم فعالیت زیرزمینی استعمار برای تخریب کشور دوام داشت تضعیف اردو که آخرین وسیله تطبیق ریفورم های دولت بود بجز از جنون معنی دیگر نمیداد. همین روش سیاست شاه بود که زمینه آخرین انفلاق کشور و انهدام دولت جوان افغانستان را آماده کرد و سه سال بعد مملکت واژگونه گردید» غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ص ۸۱۱

علیحضرت امان الله خان آدم پرکار، لایق، وطندوست و صادق بود؛ ولی مانند اکثر مستبدین، یک نقص عمده داشت و آن اینکه فکر میکرد در همه تصامیم و اعمال خود برحق است و به هیچ مشوره مفید گوش فرانمیداد. مثلاً وقتیکه بعد از سرکوب نمودن اغتشاش خوست ۶۰ تن از شورشیان را محکوم به اعدام نمود عبدالهادی داوی، که وزیر تجارت و مقرب دربار بود، عرض کرد که بهتر است این محکومان به اعدام، محاکمه شده و بحکم قاضی کشته شوند. بادشاه با کمال خشم و غرور گفت: مگر نمیدانی که من نواسه امیر عبدالرحمن ام!! حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۱۶۱

اکثر مورخین داخلی و خارجی به این عقیده هستند که امان الله خان یک شخص خودرأی و عاشق تملق بود. او درمقابل مشوره های مفید دوستان فهمیده و تجربه کار خود، معمولاً به متملقین جوان خود، که با مَلاها و قشر محافظه کار ضدیت نشان میداد و از هر اقدام شاه استقبال میوزیدند، گوش فرا میداد. یکی از علل سقوط رژیم امانی و اصلاحات مفید او را همین شخصیت خودرأی او شمرده میتوانیم. پروفیسر محمدعلی در خصوص شورش خوست مینویسد: « مگر شاه در رگ های خود خون جوان داشت. او با اعمال خود مخالفت را دوست نمیداشت و با آن ضدیت میوزید. خصوصاً که بعضی از درباریان او در باره اهمیت شخصیت امان الله خان در حضور شاه مبالغه مینمودند و پلان ها و اعمال شاه را میستودند. Mohammad Ali, Progressive Afghanistan P ۳

امان الله خان در سالهی نخستین قدرت خود با مخالفت شدید مقامات عالی رتبه دربار، که نه تنها مخالف اصلاحات بلکه مخالف مفکوره مشروطیت و نظام مشروطه بودند، مواجه شد. اعتمادالدوله عبدالقدوس خان صدراعظم نه تنها مخالفت خود را با نظام مشروطه اظهار نمود بلکه مشروطه خواهان را، که حامیان اصلی امان الله خان و اصلاحات او بودند، واجب القتل دانست و گفت که بعد از میان برداشتن مشروطه خواهان باید به تعلیمات علوم جدید دست و آستین بالانمود. غبار، ص ۸۰۲

امان الله خان با همه این مخالفت ها در وهله اول و با وجود درک نمودن مخالفت وکلای لویه جرگه ۱۹۲۴، که در جریان شورش خوست برپا نموده بود، و با وجود آنکه در جریان همان لویه جرگه مجبور به فسخ نمودن مواد اساسی نظامنامه خود گردیده بود، به پروگرام اصلاحات خود کماکان ادامه داد. حتی در جریان شورش های تباہ کن سال ۱۹۲۸ پروگرام های را اعلان نمود و اقداماتی به عمل آورد که باعث خشم بیشتر اهالی اطراف و دهات گردید و زمینه سقوط رژیم خود را فراهم نمود.

مآخذونه

- ۱: انیس، محی الدین. بخران و نجات. طبع دوم، مطبعه انیس، شهر کابل، ۱۳۷۸ هجری ش
- ۲: حبیب، عبدالحی، جنبش مشروطیت در افغانستان. چاپ ۱۳۶۴
- ۳: غازی، اعلیحضرت امان الله خان. حاکمیت قانون در افغانستان. پشاور، کتابخانه دانش. ۱۹۹۹
- ۴: کاتب، فیض محمد. تذکر الانقلاب. بنگاه انتشارات کاوه. چاپ اول ۲۰۱۳
- ۵: نوید، سنزل. واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی زمان سلطنت امان الله خان. مترجم از زبان انگلیسی محمد نعیم مجددی. انتشار احراری هرات ۱۳۸۸ هجری شمسی.
- ۶: غبار، میر غلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ. دولتی مطبعه کابل ۱۹۶۷.
- ۷: Shah, Sidar Ikbali. The Tragedy of Amanullah. London ۱۹۳۲.
- ۸: Ali, Professor Mohammad. Progressive Afghanistan. Lahore ۱۹۳۳.
- ۹: Poullada, Leon B. Reform and Rebellion in Afghanistan. ۱۹۷۳.



برای مطالب دیگر عبدالباری جهانی روی عکس کلیک کنید